

پیشگفتار

این نوشتار به برخی سؤالهای اساسی و بنیادی در روابط بین‌الملل معاصر پاسخ می‌دهد. شاکله کلی نظام بین‌الملل امروز چگونه است؟ از چه روشهایی برای مطالعه روابط بین‌الملل استفاده می‌شود؟ روشهای تحلیل در روابط بین‌الملل کدام‌اند؟ عناصر و مؤلفه‌های قدرت در روابط بین‌الملل کدام هستند؟ بازیگران عمده در مدیریت بحرانهای بین‌المللی چه کسانی‌اند؟ آیا پس از پایان جنگ سرد افق روشن‌تری برای پایان یافتن برخوردهای منطقه‌ای شکل گرفته است؟ و در نهایت دورنمای صلح و امنیت بین‌المللی در قرن بیست و یکم چگونه ترسیم می‌شود؟

امروزه جهان معاصر و روابط بین‌المللی در آن بسیار پیچیده است. سنت‌گرایان در توضیح خویش از روابط بین‌الملل به مفاهیمی مانند تنازع شرق و غرب، تضاد شمال و جنوب، برتری ملت - کشورها و در سیاست بین‌الملل و مسائل اقتصادی تأکید می‌کردند. اگرچه هنوز برخی از این مفاهیم در توضیح روابط بین‌الملل مفیدند، کافی نیستند. برای نمونه امروز سیستم اتحاد غرب در مقابل شرق وجود ندارد. امروزه در کنار ملت - کشورها بازیگران مؤثر دیگری مانند شرکتهای چندملیتی، سازمانهای بین‌المللی، سازمانهای غیردولتی و حتی اشخاص نیز قرار دارند.

شکاف اقتصادی میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته هر روز عمیق‌تر می‌شود و مفاهیم جدیدی نیز در روابط بین‌الملل ایجاد شده است، مانند تروریسم دولتی، اسلام و نقش مذهب. تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل در جهان امروز کاری بس دشوار و پیچیده بوده که به صبر، دقت و کارایی نیازمند است. این منظور بدون داشتن دیدگاههای قابل انعطاف و تحلیل منطقی قابل دسترس

نیست. با توجه به بسیاری از موضوعات کنونی در جهان امروز می‌بینیم که حوادث موجود به‌طور پیچیده‌ای به یکدیگر وابسته‌اند. بنابراین ادراک چرایی حوادث نیز پیچیده خواهد بود. چگونه ما می‌توانیم چرایی حوادث را در جهان بسیار متحول امروز دریابیم؟ دیدگاه‌های گوناگونی در این باره وجود دارد. یکی از آنها به دیدگاه تاریخی معروف است. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عمدتاً مطالعه روابط بین‌الملل به بررسی تاریخ دیپلماسی محدود می‌شد، یعنی چه کسی در زمان و مکان معلوم چه عملی را انجام داده و آثار و پیامدهای آن چه بوده است.

در این نوع رهیافت فکری، تأکید اصلی بر ملت - کشورها به‌عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین بازیگران عرصه بین‌المللی بود. همچنین مطالعه دیپلماتها و شخصیت‌های سیاسی مهم در هر برهه نیز مورد تأکید قرار می‌گرفت. این نگرش به دقت بسیار ظریفی نیازمند بود و به‌ندرت ارتباط بین حوادث روشن می‌شد یا تحلیل کامل و جامعی ارائه می‌گردید. البته رهیافت دیپلماتیک برای فهم یک‌سری از حوادث مشخص بسیار عالی بود، اما برای ادراک مفاهیمی کلی‌تر و توسعه اصول تئوریک در روابط بین‌الملل چندان مفید به نظر نمی‌رسید. درحالی‌که در تاریخ دیپلماسی سعی می‌شد چرایی حوادث به یک‌سری از وقایع مهم مرتبط شوند، در سایر رهیافتهای که در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم متداول شدند روابط بین‌الملل از دیدگاهی جهانی مدنظر قرار می‌گرفت. تجزیه و تحلیل استراتژیک و ژئوپلیتیک که حتی امروزه نیز دارای کاربردی گسترده‌اند ریشه‌های مفهومی خود را مدیون آدمیرال امریکایی، «آلفرد ماهان»^۱ هستند. جغرافی‌دان بریتانیایی، هالفورد مک‌کیندر^۲، در اوایل قرن بیستم نیز در توسعه این رهیافت نقش مؤثری داشته است.

به عقیده ماهان اقیانوسهای جهانی اتوبانهای اصلی دنیا هستند و هر آن که بر این مسیرها کنترل داشته باشد، می‌تواند کنترل روابط بین‌الملل را نیز کسب کند. با توجه به این دیدگاه ماهان معتقد بود، توسعه نیروی دریایی امریکا و گسترش پایگاههای نظامی بین‌المللی آن امری ضروری است. ماهان برای اثبات دیدگاه

1. Alfred Mahan

2. Halford Mackinder

خویش به نیروی دریایی قدرتمند انگلستان اشاره می‌کرد. شاید برای همین تشویقات ماهان بود که ایالات متحد آمریکا در اواخر قرن نوزدهم به توسعه نیروی دریای خویش و پایگاههای مربوط در حوزه اقیانوس آرام مانند هاوایی^۱، ساموئا^۲، گوام^۳ و فیلیپین^۴ پرداخت.

از طرف دیگر مک‌کیندر بر اهمیت خشکی تأکید می‌کرد. به نظر او هر کشوری که بر قلب اورآسیا مسلط شود سیاست جهانی نیز در دست او خواهد بود. او می‌کوشید تاریخ اروپا را نیز براساس این تئوری تفسیر نماید. به نظر او تاریخ کشورهای اروپایی بر رقابت این کشورها برای تسلط بر این «قلب دنیا» و برخوردهای آنان در این زمینه پایه‌ریزی شده است.

در رهیافت دیگری که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست ارائه گردید، به مؤلفه‌های اقتصادی اهمیت داده می‌شد. به نظر این دسته از متفکران تئوریسینهای دو مکتب دیپلماتیک و ژئوپلیتیک ریشه و دلایل مسائل موجود در روابط بین‌الملل را به خوبی نفهمیده‌اند. متفکران رهیافت اقتصادی-اجتماعی^۵ مکتب خود را بهترین مفسر چرایی و چگونگی عرصه روابط بین‌الملل می‌دانند. کارل مارکس^۶، فردریک جاکسون ترنر^۷ و لنین^۸ را می‌توان از صاحب‌نظران اصلی این رهیافت فکری دانست. برای نمونه لنین در کتاب معروف خود/امپریالیسم^۹ می‌گوید: کشورهای سرمایه‌دار برای یافتن بازارهای جدید، مواد خام و نیروی کار ارزان، دنیا را براساس مستعمرات بین خود تقسیم می‌کنند تا هرچه بیشتر منابع خود را ارتقا بخشند.

پس از پایان جنگ جهانی اول، هنوز رهیافت دیپلماتیک دارای اهمیت بود، اما به تدریج دو دیدگاه ژئوپلیتیک و اقتصادی نیز اهمیت بیشتری یافتند، به‌ویژه پس از اینکه لنین در ۱۹۱۷ قدرت را در روسیه بزرگ کسب نمود. با وجود این دو رهیافت فکری دیگر پس از پایان جنگ جهانی دوم عرض اندام نمودند. رهیافت

1. Hawaii

3. Guam

5. Socio-Economic Approach

7. Fredrick Jackson Turner

9. *Imperialism*

2. Samoa

4. Philippines

6. Karl Marx

8. Lenin

اول که ایدئالیسم نام گرفت بحث خود را حول این مشکل متمرکز نمود که چگونه می‌توان از وقوع جنگ بزرگ دیگری ممانعت به عمل آورد و رهیافت دوم که فاشیسم^۱ نام گرفت، تلاش خود را بر یافتن این جواب متمرکز کرد که چگونه می‌توان قدرت ملی را پایه‌گذاری نمود. این رهیافت بر تحلیل نویسندگان غربی از حوادث بین‌الملل، بین دو جنگ جهانی، حاکم بود.

این دو رهیافت به دو نتیجه متفاوت رسیدند: ایدئالیستها که طیف فکری گوناگونی داشتند، به‌طور کلی معتقد بودند انسانها ذاتاً خوب‌اند و برای سعادت خویش و هموعان خود تلاش می‌کنند، اما از آنجا که سرشت نهادهای بین‌المللی بد پایه‌ریزی شده است به تدریج ذات انسانها را نیز بد می‌کند و در نتیجه جنگ ناشی از ذات انسانها نیست، بلکه نتیجه نظام فاسد جهانی است. بنابراین تنها با پی‌ریزی نمودن ساختاری نو در روابط بین‌الملل جلوگیری از نزاع قابل تصور خواهد بود. به عقیده آنها در مقطع زمانی بین دو جنگ جهانی جامعه ملل^۲ به ایفای نقش مهمی پرداخت زیرا با توجه به امنیت دسته‌جمعی باید در مقابل تجاوز تجاوزگران ایستادگی می‌کرد. اما تجربه تلخ جنگ جهانی دوم، بی‌اساس بودن فرضیات و عدم کارایی جامعه ملل را به اثبات می‌رساند.

طیف دیگری از متفکران این رهیافت بر اهمیت نقش قوانین بین‌الملل^۳ و گروه دیگری بر جلوگیری از ساخت و گسترش تسلیحات تأکید داشتند که به تعبیر آنان به وسیله سوداگران مرگ انجام می‌شد تا سود بیشتری عایدشان شود. گروه دیگری از ایدئالیستها به توزیع ثروت، بازسازی سیستم بین‌المللی در تجارت و اقتصاد تأکید کردند. می‌توان گفت اگر رشد سریع فاشیستها در آن دوره نبود، شاید ایدئالیستها موفقیت‌های بزرگی را کسب می‌کردند.

ناسیونال سوسیالیستها که نوع آلمانی آن نازیسم نام گرفت، معتقد بودند همه پتانسیل و توان کشور باید در خدمت دولت و تقویت آن باشد. رهبری و ارتش

1. Facism

2. League of Nations

3. International Laws

قدرتمند دو عنصر اساسی در این رهیافت محسوب می‌شدند. در این دیدگاه توسعه ارضی کشورها دلیل قدرت آنها بود و به ناچار جنگ به‌عنوان ساز و کار اجرای قدرت اجتناب‌ناپذیر می‌نمود که در مورد آلمان در نهایت به تجاوز این کشور به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ منجر شد. با وقوع جنگ جهانی دوم دیدگاه مکتب ایدئالیستها نیز بی‌رنگ شد.

پس از جنگ گروه دیگری بانی رهیافت دیگری شدند که دیدگاه خود را مبتنی بر واقعیات می‌دانستند و مدعی بودند دلیل اصلی شکست رهیافت ایدئالیستها اتکای آنان بر فرضیات نادرست بوده است. انسان ذاتاً خوب نیست، بلکه قابلیت مساوی برای بد یا خوب شدن را داراست و در بدترین حالت، تمایل به تحت سلطه قرار دادن هموعان خود دارد. از بنیان‌گذاران این مکتب می‌توان از هانس مورگانتا^۱، ریچارد نکبر^۲، جورج کنان^۳ و هنری کیسینجر^۴ نام برد. در این رهیافت تئوریک احتمال جنگ همواره وجود دارد و بنابراین کشورها باید توانایی لازم برای دفاع از خود را دارا باشند.

به این رهیافت ریل پولیتیک^۵ هم گفته می‌شود. در این دیدگاه سیاست خارجی کشورها بر سیاست داخلی تقدم دارد و دول باید از ناسیونالیسم استفاده وافری ببرند. رئالیستها معتقدند که نمی‌توان به امنیت دسته‌جمعی اطمینان نمود و کشورها باید به قدرت خویش نیز اتکا نمایند.

رؤسای جمهوری امریکا شاید به استثنای جیمی کارتر، ریل پولیتیک را در سیاست خارجی خویش به کار برده‌اند. اما هم در سطح آکادمیک و هم در سطح دولتها سؤلهایی در این باره مطرح می‌شود. آیا در دوران سلاحهای اتمی این سیاست برای همه دولتها دارای معناست؟ چگونه این رهیافت می‌تواند توضیح‌دهنده حرکت آرام ولی تدریجی اروپا به سمت گسترش ارتباطات اقتصادی باشد؟

1. Hans Morgenthau
2. Richard Nicbuhr
3. George Kenan
4. Henry Kissinger
5. Realpolitik

در جهانی که امروزه مرزهای بین کشورها اهمیت خود را از دست می‌دهند و مفهوم حاکمیت ملی کم‌رنگ‌تر می‌شود آیا این دیدگاه نیز اهمیت گذشته خود را از دست نمی‌دهد؟

به هر حال ریل پولیتیک نتوانسته است معلوم نماید در داخل یک ملت - کشور چه کسی باید تعیین‌کننده منافع ملی باشد. طرفداران این رهیافت معتقدند در مطالعه روابط بین‌الملل باید بیشتر به متدلورثیه‌های علمی رو نمود و به معیارهای ارزشی و هنجاری توجه کمتری مبذول داشت.

تأکید جدید بر روشهای علمی باعث به وجود آمدن رهیافت جدیدی در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شد که به «انقلاب رفتاری»^۱ معروف گردید. طرفداران این رهیافت معتقدند که در مطالعه روابط بین‌الملل باید بیشتر از روشهای علمی استفاده نمود، اما آنان در چگونگی اجرای این روشهای علمی اتفاق نظر ندارند. رفتارگرایان معتقدند در مطالعه هر موضوعی در روابط بین‌الملل ابتدا باید مسئله مورد نظر مشخص شده، متغیرهای آن شناخته شوند و روابط بین آنها نیز تعیین گردد و همانند سایر مطالعات علمی مطالعه روابط بین‌الملل نیز باید بدون دخالت هرگونه عامل خارجی و عاری از هر تعصبی انجام پذیرد. رفتارگرایان معتقدند یافته‌هایی که از این گونه تجزیه و تحلیلها استخراج می‌گردند مبتنی بر واقعیات در دسترس هستند، نه مبتنی بر صرف تئوریهای ذهنی. اما در عین حال رهیافت رفتاری نیز خالی از انتقاد نبوده است. منتقدین معتقدند فرضیات رفتارگرایان با واقعیات موجود در دنیای امروز مطابقت ندارد. آنان خواهان «کمّی کردن» «روابط کیفی» موجود در روابط بین‌الملل اند. از طرف دیگر گفته می‌شود، سرعت تغییرات در روابط بین‌الملل آنچنان زیاد است که رفتارگرایان تا بتوانند ارتباط بین متغیرها را پیدا کنند خیلی از امور تغییر یافته‌اند. ولی به نظر می‌رسد هیچ کدام از این رهیافتهای جامع نیستند و برای مطالعه روابط بین‌الملل به تنهایی کافی نمی‌باشند.

در این کتاب در بخش اول تحت عنوان بازیگران جهانی و نظام بین‌الملل به

توضیح ساختار جهانی از وستفالی تا پایان جنگ سرد پرداخته می‌شود و به پارامترهای قدرتی در نظام جهانی به‌ویژه مؤلفه اقتصادی در دنیای جهانی‌شده اشاره خواهد شد. بخش دوم به‌طور عمده به کارویژه‌های دیپلماسی و تأثیرات آنها در روابط بین‌الملل اختصاص داده شده است و در همین محدوده به ویژگی‌های دمکراسی فراملی در این مجموعه اشاره خواهد شد. در بخش سوم کتاب عمدتاً به بحرانهای بین‌المللی، بازیگران نقش‌آفرین در آن، تأثیرات پایان جنگ سرد بر این بحرانها، بازنگری مفهوم امنیت در نظام بین‌الملل و تأثیرات تنازعات قومی-اجتماعی بین‌المللی اشاره خواهد شد و سرانجام در بخش پایانی کتاب پس از تبیین تحول در نظام بین‌الملل و ارتباط آن به کارویژه‌های ملت-کشورها به افق فراسوی سیاست بین‌الملل در قرن بیست و یکم اشاره خواهد شد.